

جایگاه شرکتهای فراملی در اقتصاد بین الملل و چشم اندازهای آینده

شهرام بهمن تاجانی*

برداشتی است که آنها از منافع حاصل از هر محل با احتساب مخاطره های احتمالی دارند.

کلیدواژه: شرکتهای فراملی، شرکتهای چندملیتی، جهانی شدن، اقتصاد شرکی، بنگاه خانوادگی، کشورهای در حال توسعه، کشورهای توسعه یافته، توسعه اقتصادی، سرمایه گذاری.

مقدمه

پیدایش و گسترش شرکتهای چندملیتی یکی از انقلابیترین و مناقشه انگیزترین پدیده های توسعه اقتصادی جهانی در قرن حاضر تلقی شده است. (Thomas D. Lairson, etal, 251, 1993) از جنگ جهانی دوم به بعد نیز دنیا شاهد رشد بیش از پیش این شرکتهای بوده است. شرکتهای فراملی در طول حیات خود با نامهای گوناگون نامیده شده اند: مؤسسه بازرگانی بین المللی، بنگاه بین المللی، گروه شرکتهای بین المللی، بنگاه چندملیتی، واحد بازرگانی بین المللی، شرکت چندملیتی، گروه همبسته بین المللی،

چکیده: شکل گیری و پیدایش شرکتهای فراملی در سده بیستم یکی از مناقشه انگیزترین پدیده های اقتصاد جهانی بوده است. طی این مدت این شرکتهای به گونه ای عمل کردند که به ندرت می توان کشوری را یافت که به شکلی در معرض نفوذ آنها قرار نگرفته باشد. برغم اختلاف نظرها و طرح دیدگاههای متفاوت در خصوص تأثیرات منفی و مثبت این شرکتهای در صحنه اقتصاد جهانی و بویژه در ارتباط با کشورهای توسعه نیافته، نمی توان از نفوذ فزاینده آنها در اقتصاد جهانی و حتی در حاکمیت و اقتدار دولتها بی تفاوت گذشت به گونه ای که عملکرد این شرکتهای با ابعاد مختلف زندگی کشورهای در حال توسعه آن چنان در هم آمیخته است که شناخت و تجزیه و تحلیل اوضاع اقتصادی و اجتماعی این کشورها بدون توجه به نقش شرکتهای فراملی امری محال به نظر می رسد. برغم علاقه مندی شرکتهای فراملی به سرمایه گذاری در کشورهای توسعه یافته صنعتی، کشورهای در حال توسعه هم این بار با حسن ظن کافی با اتخاذ سیاستهایی در صدد جلب توجه این شرکتهای جهت سرمایه گذاری در کشورشان هستند که البته تصمیم نهایی این شرکتهای برای تعیین محل فعالیت خود مبتنی بر

* عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور، مرکز رودسر.

فراملی عمدتاً در یک کشور فعالیت می‌کند، ولی در کشورهای دیگر نیز شعب و کارخانه‌هایی دارد؛ در حالی که شرکت چندملیتی در اطراف و اکناف جهان فعالیت می‌کند، بدون آنکه در ارتباط با کشوری خاص مورد شناسایی قرار گیرد (Everett Hagen, 1989:240).

در جریان پنجاه و هفتمین شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۷۴، اصطلاح فراملی جایگزین چندملیتی شد تا مشخص شود که منظور مؤسساتی است که از مرزهای کشور مبدأ فراتر می‌روند (زان‌لویی و دیگران، ۱۳۷۲: ۱۲). با توجه به موارد فوق و از آنجا که امروز در ادبیات رایج بیشتر از تعبیر فراملی استفاده می‌شود، در این مقاله نیز به منظور سهولت کار و یکدست بودن متن، تا حد امکان از مفهوم شرکت‌های فراملی استفاده خواهد شد.

ظهور و گسترش شرکت‌های فراملی

مفهوم شرکت چندملیتی محصول دوره پس از جنگ جهانی دوم است و به نظر می‌رسد که تا پیش از سال ۱۹۶۰ این اصطلاح در جایی مورد استفاده قرار نگرفته و یا لاقلاً در متون تخصصی ثبت نشده باشد. کاربرد متداول تعبیر شرکت چندملیتی از هنگام انتشار پیوست اختصاصی مجله «بیزنس ویک» زیر عنوان شرکت‌های چندملیتی آغاز شد (سعید رهنما، ۱۳۵۷: ۷۸). چنانکه «فیلد هاوس» (Fieldhouse) در نقد مفهوم اصطلاح شرکت چندملیتی می‌گوید، این اصطلاح برای نخستین بار توسط «دیوید لیلیتال» (David Lilienthal) رئیس سازمان دره تنسی بزرگترین مؤسسه خدمات عمومی ایالات متحد، در سال ۱۹۶۰ به کار برده شد، یعنی پس از سالیان بسیار که از فعالیت این قبیل شرکت‌ها می‌گذشت (لزلی اسکلیبر، ۱۳۷۴: ۶۲). در واقع سابقه فعالیت شرکت‌های فراملی با وجود تازگی ظاهری آنها به سال ۱۸۶۷ بازمی‌گردد؛ یعنی یک قرن پیش از

واحد بازرگانی، و حتی هیولای شرکتهای ایالات متحده. (Stephen Tansey, 1995: 239-242) امروز عملکرد این شرکتها در سطح جهان به گونه‌ای است که به ندرت می‌توان کشور، ناحیه و منطقه‌ای یافت که به شکلی در معرض نفوذ آنها قرار نداشته باشد. این شرکتها، کارخانجات و واحدهای تولیدی خود را هر جا که بخواهند تأسیس می‌کنند و محصولات خود را به هر صورت که مایل باشند به فروش می‌رسانند. از هر ملیتی مدیر و کارمند استخدام می‌کنند و مبالغ هنگفت را به شکل ارزهای مختلف به جریان می‌اندازند.

ماهیت شرکت‌های فراملی و تأثیرات مثبت و منفی عملکرد و فعالیتهای آنها در صحنه اقتصاد جهانی بویژه در ارتباط با کشورهای توسعه‌نیافته از همان بدو پیدایش مورد بحث و اختلاف نظر بسیار بوده است. با وجود انتقادات نظری بی‌شماری که از این شرکتها شده، در عمل شرکت‌های فراملی به رشد و گسترش خود ادامه داده‌اند، به گونه‌ای که امروز به عنوان یکی از عناصر و شاخصه‌های اصلی اقتصاد جهانی به شمار می‌آیند و حتی برخی رشد این شرکتها را با روند جهانی شدن (globalization) اقتصاد مترادف و یکسان می‌پندارند (پل سوئیزی و دیگران، ۱۳۵۸: ۷۰).

این مقاله برآن است که - هر چند به اختصار - تکوین و تکامل و جایگاه شرکت‌های فراملی در اقتصاد جهانی را مورد بررسی قرار دهد و ضمن اشاره‌ای گذرا به عمده‌ترین دیدگاه‌های متعارض درباره نقش این شرکتها، چشم‌اندازهای آینده آنها را ترسیم کند. اما پیش از ورود به این مباحث، ذکر نکته‌ای ضروری به نظر می‌رسد. برخی نظریه‌پردازان میان مفهوم شرکت‌های فراملی (transnational corporations = TNCs) و شرکت‌های چندملیتی (multi-national corporations = MNCs) تمایز قائل شده‌اند. به گفته اینان، شرکت

کشور مادر (و در نتیجه شکل‌گیری فعالیتهای فراملی) محسوب می‌شود، گرایش نزولی نرخ سود نیز از جمله عواملی معرفی شده است که سرمایه‌داران را ناگزیر از جستجو برای یافتن فرصتهای مناسبتر سرمایه‌گذاری کرد. گرایش نزولی نرخ سود که بر اثر بالا رفتن ترکیب ارگانیک سرمایه (به خاطر افزایش میزان سرمایه ثابت نسبت به سرمایه متغیر) ایجاد می‌شود، سرمایه‌داران را ناچار می‌ساخت تا در جهت پایین آوردن ترکیب ارگانیک سرمایه به مناطقی روی آورند که ترکیب ارگانیک سرمایه به نسبت پایسته‌تر باشد.

سرانجام گروهی دیگر، دلیل صدور سرمایه و تشکیل شرکتهای فراملی را در ساخت انحصاری صنعت جستجو می‌کنند و اظهار می‌دارند که سرمایه خود به خود به هر کجا که فرصتهای پرسودتری وجود داشته باشد جلب می‌شود. به هر حال، از نظر همه این دیدگاهها پیدایش شرکتهای فراملی به منطق درونی نظام سرمایه‌داری جهانی باز می‌گردد (همان: ۲۶-۲۱).

به این ترتیب، اگرچه از دوره سوداگری (mercantilism) برخی شرکتهای نظیر کمپانی هند شرقی به تجارت با مناطق دوردست آمریکا، آفریقا و آسیا اشتغال داشتند، ولی این قبیل شرکتهای بازرگانی، معدنی و کشاورزی را نمی‌توان پیشگامان شرکتهای فراملی دانست. اینگونه بنگاههای اقتصادی، پایه‌های انقلاب صنعتی را تحکیم کردند، ولی پیشگامان شرکتهای فراملی امروزی را باید در میان کارگاههای کوچکی یافت که توسط طبقه سرمایه‌دار اداره می‌شدند (بل سونیزی و دیگران، ۱۳۵۸: ۷۱) تبدیل این کارگاههای کوچک به بنگاه خانوادگی (family firm) گام بعدی در تکامل سازمان اقتصادی جوامع سرمایه‌داری بود. به موازات انباشت سرمایه کل، تجمع و تراکم سرمایه‌های انفرادی تشکیل‌دهنده آن نیز پیوسته افزایش می‌یافت و تقسیم عمودی کار نیز افزوده می‌شد. به این ترتیب اقتصاد شرکتهای (corporate economy) تکامل پیدا کرد.

آنکه کاربرد نام آنها به طور گسترده‌ای متداول شود. در سالهای دهه ۱۸۶۰ شرکتهایی به وجود آمدند که در فراسوی مرزهای ملی خود آغاز به تولید کردند. شرکتهایی نظیر سینگر، ایترنشنال هاروستر (International Harvester) وستینگهاوس الکترونیک، ژیلت و نظایر آنها در آن دوران صاحب کارخانجات تولیدی در دیگر کشورها بودند (سعیدرهنما، ۱۳۵۷: ۲۱)؛ ضمن آنکه شرکتهای نفتی بویژه استاندارد اویل و رویال داچ شل نیز از پیشگامان شرکتهای فراملی به شمار می‌رفتند (همان: ۸۶). با این وجود، به جز این قبیل موارد استثنائی، تولید بین‌المللی شرکتهای چند ملیتی در مراحل بعدی توسعه سرمایه‌داری و در اواسط قرن بیستم با ابعادی گسترده آغاز شد.

به عقیده بسیاری از صاحب‌نظران، پیدایش شرکتهای فراملی نتیجه منطقی روند توسعه سرمایه‌داری است. روندی که سرمایه‌داران را در چارچوب رقابت آزاد به سوی استفاده از منابع ارزان، مواد اولیه و نیروی کار، و نیز بازار مصرف کشورهای توسعه‌نیافته می‌کشاند؛ این روند از طریق تمرکز و انباشت سرمایه، به سرمایه‌داری انحصاری که ویژگی اساسی آن صدور سرمایه می‌باشد منجر گردید. بنابراین، توسعه شرکتهای فراملی نتیجه کامل شدن روند انباشت سرمایه و تمرکز فرایند این سرمایه به دلیل رشد مداوم سرمایه‌داری می‌باشد.

این روند رشد و گسترش ابتدا به تراکم و تمرکز سرمایه در سطح ملی انجامید. تراکم موجب شد که تعدد سرمایه‌های مختلفی که با یکدیگر به رقابت می‌پرداختند، به طور اساسی کاهش یابد تا جایی که تمامی شاخه‌های صنعت زیرسلطه معدودی از شرکتهای انحصارات قرار گرفت. در نتیجه گرایش به رقابت و نیز گسترش بازار داخلی محدود شد و این امر به ایجاد مازاد سرمایه و صدور فزاینده آن دامن زد.

علاوه بر مشکل مازاد سرمایه که از دیدگاه برخی متفکران از دلایل اصلی ضرورت خروج سرمایه از

از طریق توسعه اقتصادی مناطق مورد تهدید بود. به هر حال، شرکت‌های آمریکایی از سرمایه‌گذاری در صنایع اروپایی سودهای سرشار بردند. در نتیجه، طی دو دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بسیاری از این شرکتها آنچنان سریع گسترش یافتند که اروپاییان وادار شدند از سلطه آمریکا بر اقتصاد خود سخن به میان آورند. مثلاً ژان ژاک سروان شرایبر^۱ در کتاب چالش آمریکایی نگرانی خود را در مورد از میان رفتن استقلال اقتصادی اروپا ابراز می‌دارد و توصیه می‌کند که صنایع اروپایی باید راه و روش آمریکاییها را فرا گرفته و با همین روش آنها را شکست دهند (اسکلیر: ۶۶-۶۵).

از سوی دیگر طی دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، اوجگیری احساسات ملی‌گرایی در جهان سوم اعتراضهایی را از این جناح متوجه شرکت‌های فراملی ساخت. در کشورهای جهان سوم، نخبگان، دانشجویان، کارگران صنعتی، دهقانان و بازرگانان بیکار شده به انتقاد و اعتراض بر علیه این شرکتها پرداختند. در این شرایط گروههای حاکم که با تقاضاهای فزاینده اجتماعی برای اشتغال، مسکن و رفاه اجتماعی روبه رو بودند دریافتند که می‌توانند از این شرکتها امتیازاتی بگیرند. بنابراین، آنها را تحت فشار قرار دادند تا عملکرد خود را در کشورهای میزبان بهبود بخشند، که در نتیجه محدودیتهایی برای فعالیت شرکت‌های فراملی اعمال شد (جیمز دونرتی، رابرت فالترزاگ، ۱۳۷۲: ۳۹۳).

اما با وجود فشارهای همه جانبه‌ای که بر شرکت‌های فراملی وارد شد، این شرکتها به رشد و گسترش خود ادامه دادند. در ۱۹۷۰ تعداد ۷۳۰۰ شرکت فراملی وجود داشت که دارای ۲۷۳۰۰ شرکت تابعه در خارج بودند، در حالی که در ۱۹۸۹ تعداد این شرکتها به ۳۵۰۰۰ واحد و تعداد شرکت‌های تابعه آنها

تا اوایل قرن بیستم، رشد سریع اقتصاد شرکتی و نهضت ادغام شرکتها سبب شد که شرکت‌های کوچک متعدد در شرکت‌های ملی عظیمی که در مناطق مختلف به فعالیتهای متنوعی مشغول بودند، ادغام شوند. این شیوه جدید تولید، بازاریابی قاره‌ای و ادغام عمودی (vertical integration) به ساخت مدیریت تازه‌ای نیاز داشت. در نتیجه، بنگاه خانوادگی که تحت نظارت دقیق افرادی محدود بود، جای خود را به هرم مدیریت شرکت داد. سرمایه، قدرت و میدان عمل جدیدی کسب کرد و حوزه هماهنگ‌سازی آگاهانه وسعت گرفت و حوزه تقسیم کار مبتنی بر بازار محدود شد. به زودی این حرکت به سوی افزایش تقسیم عمودی کار، در عملیات مدیریت الگویی، شد برای شرکت‌های ملی نوپایی که با همین مسئله هماهنگ‌سازی کارگاههای بسیار پراکنده مواجه بودند، بازرگانی نظام مدیریت ارگانیک را بر پا کرد و شرکت نو تولد یافت. در نتیجه امکانات تازه‌ای برای عقلانی کردن تولید و استفاده منظم از پیشرفتهای علوم طبیعی و اجتماعی در فعالیتهای اقتصادی فراهم آمد (همان: ۷۸-۷۷).

اما همانگونه که پیشتر اشاره شد تاریخ تکامل شرکت‌های فراملی با تاریخ سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی پیوند خورده است. اگر چه سرمایه‌گذاریهای مستقیم خارجی از آغاز قرن بیستم روندی شتابان یافت، ولی جهش اصلی آن به دهه ۱۹۵۰ و به شکل جریان منابع سرمایه‌ای ایالات متحد آمریکا به اروپا بعد از جنگ جهانی دوم باز می‌گردد. شرکت‌های آمریکایی در بین دو جنگ در شعبه‌های اروپایی خود سرمایه‌گذاریهای هنگفتی کرده بودند و در دوره پس از جنگ جهانی دوم نیز سرمایه‌های بیشتر آنها موجب بازسازی اروپا و گسترش صنایع در کشورهای اروپایی شد. البته در آن زمان در پشت همه فعالیتهای اقتصادی برای دولت آمریکا انگیزه‌ای سیاسی وجود داشت و آن متوقف ساختن گسترش جهانی کمونیسم در اروپا و سایر نقاط جهان

بیش از تولید ناخالص داخلی هریک از کشورهای اتریش، دانمارک، نیجریه، نروژ و ونزوئلا بود (Leroy Bennett, 1991: 264). در سال ۱۹۸۵، مجموع فروش ۵۰۰ شرکت صنعتی آمریکایی ۱۸۰۰ میلیارد دلار بود که این رقم از تولید ناخالص ملی اتحاد جماهیر شوروی و یا ژاپن در آن زمان بیشتر بود و به حدود ۴۵ درصد کل تولید ناخالص آمریکا بالغ می‌شد. در همان سال، تعداد ۱۹۵ شرکت صنعتی با فروشی بیش از ۵ میلیارد دلار وجود داشت، در حالی که طبق آمار بانک جهانی ۴۱ کشور از ۱۰۷ کشور رتبه‌بندی شده از تولید ناخالص داخلی کمتر از ۵ میلیارد دلار (یعنی کمتر از فروش آن شرکتها) برخوردار بودند (Tony Jackson, 1993: 3).

در حال حاضر، ۳۰ درصد داراییهای مولد خصوصی جهان در دست شرکتهای چندملیتی است و الگوی مالکیت این داراییها نیز بسیار متمرکز است، به گونه‌ای که نیمی از آن به یک درصد از شرکتها تعلق دارد. در این میان از ۲۰ شرکت بزرگ رده اول، هفت شرکت آمریکایی، سه شرکت ژاپنی، دو شرکت آلمانی، دو شرکت انگلیسی و هلندی (مختلط) و دو شرکت سوئسی هستند (احمد اخوی، ۱۳۷۳: ۵۱). به این دلیل است که ملاحظه می‌کنیم در طول دهه‌های اخیر گاه ارزش کالاها و خدمات برخی از شرکتها مثلاً شرکت نفتی اکسون (Exxon) از ارزش کالاها و خدمات تولید شده توسط کشوری چون سوئد بیشتر بوده است، یا شرکتی همچون جنرال موتورز از نظر اقتصادی وزنه‌ای در حد کشور هلند به شمار آمده است. همچنین در مقطعی، گروه ژاپنی نیپون استیل و گروه صنعتی آمریکایی «یو. اس. استیل» هریک به تنهایی بیشتر از کشور فرانسه فولاد تولید می‌کردند (شارل هانری فورد، ۱۳۶۰: ۳).

شرکتهای فراملی با وجود ابعاد غول‌پیکر خود سریعاً در حال رشد هستند، به گونه‌ای که روز به روز

به ۱۵۰۰۰۰ واحد افزایش یافت. طی دهه ۱۹۸۰ سرمایه‌گذاری شرکتهای فراملی با نرخ سالانه‌ای معادل ۱۴ درصد رشد کرد که این رشد در سالهای اولیه دهه ۱۹۹۰ به حدود ۷ درصد کاهش یافت. با این وجود، همانگونه که آمار نشان می‌دهد طی دو دهه گذشته، سالانه تعداد شرکتهای فراملی به طور متوسط ۸/۶ درصد و تعداد شرکتهای تابعه آنها به طور متوسط ۹/۴ درصد افزایش داشته است (احمد اخوی، ۱۳۷۳: ۴۶).

از دهه ۱۹۷۰ به بعد تقریباً تمامی آژانسهای اصلی بین‌المللی در زمینه اقتصاد و تجارت، توصیه‌هایی را درباره چگونگی نظام بخشیدن به فعالیت شرکتهای فراملی ارائه کرده و بر این نکته تأکید ورزیده اند که کشورهای فقیر حتی بیش از کشورهای ثروتمندی که بخش عمده سرمایه‌گذاریهای مستقیم خارجی در آنها صورت می‌گیرد، نیازمند حمایت هستند. از نظر این آژانسها، اگرچه سرمایه‌گذاریهای شرکتهای فراملی ممکن است در مقایسه با کل تولید ناخالص ملی بسیاری از کشورها ناچیز به نظر برسد، ولی عملاً اهمیت فوق‌العاده‌ای برای شاخه‌های خاصی از اقتصاد کشورهای فقیر و بعضی از کشورهای غنیتر اما کوچک دارند (اسکلیر: ۶۶).

نقش شرکتهای فراملی در اقتصاد جهانی

بر اساس آمار سازمان ملل متحد، تعداد شرکتهای چند ملیتی جهان در سال ۱۹۹۲ بیش از ۳۵۰۰۰ واحد گزارش شده است که در حدود ۱۷۰ هزار شعبه تابعه خارجی را تحت پوشش داشته‌اند (Bill Emmott, 1993: 5). بسیاری از این شرکتها از نظر مالی بزرگتر از اقتصاد پاره‌ای از کشورهای جهان هستند. بنابر آمار نشریه فورچون در سال ۱۹۸۶ میزان فروش چهار شرکت آمریکایی و یک شرکت مستقر در اروپا هریک بیش از ۵۰ میلیارد دلار بود. فروش جنرال موتورز نیز در سطح جهان به بیش از ۱۰۲ میلیارد دلار بالغ می‌شد که

فعالیت‌های خود در کشورهای پیشرفته صنعتی هستند و در حال حاضر نیز بخش اعظم سرمایه‌گذاری آنها در این قبیل کشورهاست، اما در عین حال کشورهای در حال توسعه مستعد نیز برای سرمایه‌گذاری آنها از جاذبه بسیار برخوردارند.

به هر حال، سرمایه‌گذاری روز افزون شرکت‌های فراملی در مناطق مختلف جهان، تأثیرات شگرفی بر زندگی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشورها گذاشته است. عملکرد این شرکت‌ها با ابعاد و شئون مختلف زندگی کشورهای در حال توسعه آنچنان در هم آمیخته که شناخت و تجزیه و تحلیل اوضاع اقتصادی و اجتماعی این کشورها بدون توجه به نقش شرکت‌های فراملی امری محال به نظر می‌رسد. بنابراین، شناخت این شرکت‌ها، اقدامات و سیاست‌های آنها و نیز نحوه تأثیرگذاری و عملکرد آنها در جوامع توسعه‌نیافته حائز اهمیت بسیار است. به طور کلی عملکرد شرکت‌های فراملی در بعد اقتصادی از چند جنبه مهم است:

۱- تسهیل زمینه معرفی صنایع جدیدی که قبلاً وجود نداشتند. بسیاری از مناطق پردازش صادرات (EPZs) نسبتاً موفق در زمره مناطقی به شمار می‌روند که قبلاً به کلی با صنعت بیگانه بوده‌اند. مناطقی نظیر منطقه آزاد اقتصادی شنزن^۲ در چین، برخی از شهرهای صنعتی در طول مرز مشترک مکزیک و ایالات متحد و منطقه پردازش صادرات باتان در فیلیپین.

۲- ورود انواع جدید محصولات تولیدی به کشورهای در حال توسعه‌ای که به سرعت در مسیر صنعتی شدن پیش می‌روند، نظیر ارتقای سطح فناوری تولید و خدمات در بسیاری از کشورهای تازه صنعتی شده.

۳- دخالت مستقیم و غیر مستقیم شرکت‌های فراملی در ساختار صنایع جهان سوم در خلال تملک شرکت‌های

امپراطوری‌های عظیم صنعتی و تجاری خود را گسترش می‌دهند و به شکل فزاینده‌ای در بخش‌های وسیعتری از حیات اقتصادی کشورها رخنه می‌کنند. با توجه به همین روند استغن هایمر پیش‌بینی کرده است که در آینده نه چندان دور رژیم متشکل از ۳۰۰ الی ۴۰۰ شرکت چندملیتی بر بیش از ۷۰ درصد کل بازده صنعتی جهان حکومت خواهند کرد (سعید رهنما، ۱۳۵۷: ۱۱). پیش‌بینی هایمر چندان دور از واقع نبود، زیرا در حال حاضر پنج کشور توسعه‌یافته سرمایه‌داری یعنی ایالات متحد، آلمان، ژاپن، فرانسه و انگلستان، ۱۷۲ شرکت از ۲۰۰ شرکت بسیار بزرگ فراملی را در اختیار دارند. شرکت‌هایی که ۲۵ درصد تولید جهانی را در دست داشتند و طبق ارزیابی‌های انجام شده میزان فروش آنها از ۳۰۰۰ میلیارد دلار در ۱۹۸۲ به ۵۹۰۰ میلیارد دلار افزایش یافته است (فردریک کلمون و دیگران، ۱۳۷۳: ۷۱). این شرکت‌ها در تحلیل نهایی، به دنبال کسب منفعت، رشد و گسترش عملیات خود هستند و در این راه به منافع ملی چندان توجهی ندارند و بیش از هر چیز سود بین‌المللی شرکت مورد توجه آنهاست. بر این مبنای مدیران مالی برخی از شرکت‌های چندملیتی دارای آنچنان قدرت مالی گسترده‌ای هستند که می‌توانند مورد حسادت بسیاری از وزرای دارایی و رؤسای بانک‌های مرکزی کشورها قرار بگیرند (شارل هانری فورد، ۱۳۶۰: ۱۲).

با تکیه بر چنین قدرتی است که شرکت‌های چند ملیتی امروز حاکمیت دولتها را به مبارزه می‌طلبند و اقتدار آنها را مورد تهدید قرار می‌دهند. البته همه دولتها به طور یکسان تحت تأثیر این شرکت‌ها واقع نمی‌شوند. دولتهای مرکز یا موطن شرکت‌ها به گونه‌ای متفاوت از دولتهای میزبان تحت تأثیر قرار می‌گیرند، و شرایط دولتهای توسعه‌یافته میزبان نیز با وضعیت دولتهای توسعه‌نیافته میزبان متفاوت است. این شرکت‌ها عمدتاً علاقه‌مند به سرمایه‌گذاری و گسترش

شرکتهای فراملی و پیامدهای آن برای کشورهای در حال توسعه در میان تحلیلگران و صاحب‌نظران توافق کامل وجود ندارد. گروهی از تأثیرات مثبت برقراری این ارتباط سخن به میان آورده‌اند و معتقدند شرکتهای چندملیتی زمینه‌ها و عوامل مساعد توسعه را برای کشورهای توسعه‌نیافته فراهم می‌آورند. در مقابل گروهی از اندیشمندان بر این باورند که زیان این شرکتهای بیش از منافع آنهاست و در عمل این قبیل شرکتهای را باید بیشتر به مثابه مانع توسعه تلقی کرد تا عامل کمک به توسعه کشورهای جنوب. برمن^۳ منافع و زیانهای عملکرد شرکتهای فراملی برای کشورهای میزبان را به اختصار چنین برمی‌شمرد:

کمک گسترده در زمینه‌های تشکیل سرمایه، فناوری و مهارتهای مدیریتی، توسعه منطقه‌ای، رقابت و موازنه پرداختها؛ و در مقابل خطر سلطه صنعتی، وابستگی فناوری، و اختلال در برنامه‌های توسعه (Leroy Bennett, 1991: 256).

دیدگاههای متعارض درباره نقش شرکتهای فراملی

در حدود ربع قرن پیش، هنگامی که شرکتهای فراملی در عرصه جهانی به سرعت رو به ازدیاد نهادند، بیم و نگرانی اقتصاددانان را فراگرفت. شرکتهای فراملی هرکجا که شرایط را مساعد می‌یافتند مستقر می‌شدند و به فعالیت می‌پرداختند و این مسئله زمامداران را دچار اضطراب می‌کرد. چنین به نظر می‌رسید که این شرکتهای با تکیه بر توانمندیهای مالی، فناوری و مدیریتی، به زودی اقتصاد جهانی را تحت سیطره خود در خواهند آورد. این مسئله با رواج تفکرات مارکسیستی ابعادی وسیعتر یافت و ترس از چیرگی شرکتهای فراملی توده‌های مردم بسیاری از کشورها را فراگرفت. بر اساس تفکرات رایج، شرکتهای فراملی

بومی، قیمت‌گذاریهای غیرعادلانه و اقدامات بازدارنده به منظور نابودی رقابت محلی و اقداماتی که با هدف جذب کارکنان کلیدی شرکتهای بومی به شرکتهای فراملی صورت می‌گیرد.

۴- ممکن است نوع اشتغال در شرکتهای فراملی، در شعبات صناعی که تحت تملک کامل شرکتهای فراملی است، در پروژه‌های مشترک، صنایع دارای پروانه بهره‌برداری و سایر اشکال سرمایه‌گذاری خارجی، متفاوت باشد (زلی اسکلیز، ۱۳۷۴: ۱۳۰).

یکی از تغییرات مهمی که در سالیان اخیر در جو حاکم بر روند روابط شمال - جنوب پدید آمده، دگرگونی در نگرش بسیاری از کشورهای جهان سوم نسبت به شرکتهای چندملیتی است. اینکه آیا شرکتهای فراملی در مجموع برای کشورهای میزبان جنوب سودمند بوده‌اند و یا اینکه صرفاً به بهره‌کشی از آنها پرداخته‌اند، خصلت مجادله‌آمیز خود را تا حدودی از دست داده و در مقابل از پیچیدگی اقتصادی و نظری برخوردار شده است. این مسئله زمانی جدیتر می‌شود که توجه کنیم بیش از دو سوم شرکتهای خارجی وابسته به آن دسته از شرکتهای چندملیتی که دفتر مرکزی آنها در جهان اول (آمریکا، اروپای غربی و ژاپن) قرار دارد، نه در کشورهای جهان سوم بلکه در جهان اول مستقرند. به علاوه، تقریباً ۷۵ درصد کلیه سرمایه‌گذاریهای خارجی جهان اول نیز در خود کشورهای جهان اول صورت گرفته است (جیمز دوثرتی، رابرت فالتزراگ، ۱۳۷۲: ۳۹۱). رابطه میان کشورهای توسعه‌نیافته جنوب و شرکتهای فراملی و تأثیر این شرکتهای بر وضعیت اقتصادی جوامع توسعه‌نیافته موضوعی است که از دیدگاههای مختلف مورد بحث و بررسی قرار گرفته و در نتیجه ابهامی چشمگیر در این زمینه به وجود آمده است که رفع آن در گرو مطالعات عمیقتر و دقیقتر است.

همانگونه که اشاره شد درباره چگونگی عملکرد

در ارتباط با نقش شرکت‌های فراملی در صحنه اقتصاد جهانی با دو دسته از نظریات مواجه می‌شویم. این دو دسته که در دوره پس از جنگ جهانی دوم و در فضای رقابت ایدئولوژیک و جنگ سرد در دو اردوگاه سرمایه‌داری و سوسیالیسم رشد و شکوفایی چشمگیری پیدا کردند، در قالب نظریات متعارف غربی و نظریات رادیکال دسته‌بندی شدند (پل باران و دیگران، ۱۳۵۵: ۳۸-۱۱).

گروه نخست که از موضع نظریات اقتصادی سرمایه‌داری به مسئله پرداخته‌اند، اقتصاددانان نئوکلاسیک هستند. در نظریه سرمایه‌داری کلاسیک اعتقاد بر این بود که دولت‌ها باید از مداخله در امور اقتصادی جامعه اجتناب و فعالیت‌های اقتصادی را به نیروهای بازار واگذار کنند. از این رو، ضمن طرفداری از آزادی کامل فعالیت‌های اقتصادی، محدود شدن دخالت دولت تبلیغ می‌شد. اقتصاددانان نئوکلاسیک به طرح این نگرش پرداختند که ساز و کار بازار الزاماً با رفاه اجتماعی و خیر عمومی جامعه همراه نیست، بلکه در پاره‌ای موارد با این اهداف در تضاد است. بنابراین، دولت باید در موارد لازم در بازار مداخله و دستیابی به یک نتیجه مطلوب اجتماعی را تضمین کند. نئوکلاسیک‌ها عوامل توسعه‌نیافتگی را در داخل کشورهای توسعه‌نیافته دانسته و معتقدند که موانع اصلی توسعه نیز در درون کشورهای جهان سوم نهفته است. در نتیجه راه حل توسعه‌نیافتگی از نظر آنها باید خارجی باشد، بدین معنی که سرمایه، فناوری و نیروی متخصص می‌تواند عامل توسعه اقتصادی کشورهای جهان سوم باشند. از نمایندگان برجسته این گروه می‌توان به آرتور لویس، والت روستو،^۴ جان تین برگن،^۵ کروگمان و کالینز و مانند آنها اشاره کرد.

غول‌آسا، سودجو، و بدون ملیت در رقابت با دولتهای میزبان، آنها را از میدان خارج می‌کردند و ضمن به دست گرفتن مقدرات این کشورها به استثمار توده‌های مردم می‌پرداختند. در چنین شرایطی، برخی پژوهشگران دانشگاهی نیز با تحلیلهای خود بر نگرانیها می‌افزودند.

ریموند ورنون استاد دانشگاه هاروارد در کتاب خود به نام *توفان چندملیتی‌ها* که در سال ۱۹۷۷ منتشر شد به طرح این نظر پرداخت که «شرکتهای چند ملیتی تجسم عینی تمام نابسامانیهای موجود در جامعه صنعتی به شمار می‌آیند». اندیشمند دیگری به نام هاوارد پرل موتر^۶ استاد مدیریت نیز در اوایل دهه ۱۹۷۰ پیش‌بینی کرد که تا سال ۱۹۸۵، در حدود ۸۰ درصد از داراییهای مولد جهان غیر کمونیست تنها در اختیار ۲۰۰ الی ۳۰۰ شرکت بزرگ خواهد بود و در نتیجه این شرکتها زمام اقتصاد جهانی را در دست خواهند گرفت (ایرج بهنام مجتهدی، ۱۳۷۳: ۱۰۰). طرح چنین نگرشهایی توسط افراد صاحب‌نظر ناگزیر به رواج تصاویری تیره و تار از فرجام جوامع - بویژه توسعه‌نیافته - انجامید. به این دلیل، در طول دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ موجی از افکار و اندیشه‌ها و نیز آثار متنوع و متعارض در ارتباط با پیامدهای فعالیت شرکتهای فراملی در کشورهای میزبان در سطح جهان انتشار یافت.

اما در عمل و به حکم شواهد موجود، این گونه پیش‌گوییها نه تنها به حقیقت نپیوسته بلکه بر خلاف گذشته نحوه نگرش نسبت به شرکتهای فراملی و اقدامات و تأثیرات آنها نیز تغییر پیدا کرده است. حتی در برخی موارد، صاحب‌نظران آنچنان به افراط گرویده‌اند که بر خلاف نظر ورنون شرکتهای فراملی را تبلور نوگرایی، رفاه و بهروزی می‌پندارند. در نتیجه برخی دولت‌ها نیز از این چرخش نظری تأثیر پذیرفته و درصدد جلب همکاری این شرکتها برآمده‌اند.

اگر تحلیلهای و نظریات افراطی را به کنار نهیم،

4. Howard Perlmutter

5. Walt Rostow

6. Paul Krugman

بازارهای آنان وابسته هستند.

۴- شرکتهای فراملی از طریق دولتهای متبوع خود و سرمایه‌داران کشورهای توسعه‌نیافته، دولتهای این کشورها را در جهت منافع خود تحت فشار می‌گذارند.

۵- شرکتهای فراملی برای حفظ و افزایش سود بادآورده خود و از طریق اعمال قدرت نسبت به حکومت‌های میزبان، دستمزدها را در بخشهای مختلف اقتصاد پایین نگاه می‌دارند (ایرج بهنام‌مجتهدی، ۱۳۷۳: ۱۱۲).

البته باید توجه داشت که منتقدان شرکتهای فراملی و عملیات آنها در جهان سوم، الزاماً در زمره نظریه‌پردازان رادیکال و نئومارکسیست نیستند. در میان متفکرانی که در چارچوب نظام سرمایه‌داری به طرح دیدگاه‌های خود پرداخته‌اند نیز برخی نسبت به سیاست‌های این شرکتها موضع انتقادی داشته‌اند. ریمون آرون در این باره معتقد است که شرکتهای خارجی با سرمایه‌داران محلی هم‌دست می‌شوند و به کمک یکدیگر کلیه منافع را که از زحمت مزدبگیران حاصل می‌شود جذب می‌کنند و از این طریق فشار استعمار را هر چه بیشتر می‌کنند (ریمون آرون، ۱۳۶۹: ۶۴).

در این زمینه علاوه بر آرون افرادی نظیر گونار میردال و راثول پریش^۷ نیز انتقادات مشابهی به عمل آورده و به طرح نظریات خود پرداخته‌اند (توماس زنتیس، بی‌تا: ۱۱۱-۱۰۰).

آینده شرکتهای فراملی

افراط نظریه‌پردازان رادیکال در بزرگنمایی تأثیرات سوء، فعالیت‌های شرکتهای فراملی سبب شد که برخی صاحب‌نظران بیشتر مفروضات نئومارکسیستها مبنی بر زیان‌بار بودن نقش شرکتهای فراملی را نه منتج از تحلیل تجربی دقیق بلکه حاصل قضاوت‌های پیشینی^۸ یا

دسته دوم یا اقتصاددانان رادیکال بر خلاف گروه نخست، اساس نهادها و ساختارهای نظام سرمایه‌داری را مورد انتقاد قرار می‌دهند. به نظر اینان تجارب کشورهای پیشرفته را نمی‌توان الگویی برای جهان سوم قرار داد، چرا که نظام اقتصادی سرمایه‌داران کنونی غیرعادلانه است و در جهت استثمار جوامع توسعه‌نیافته عمل می‌کند. بنابراین، در چارچوب روابط موجود نه کشورهای توسعه‌یافته و نه شرکتهای فراملی، هیچ یک کمکی به توسعه جهان سوم نمی‌کنند.

پل باران یکی از نظریه‌پردازان رادیکال که رهیافتی مارکسیستی به مسئله دارد، رابطه میان شرکتهای فراملی و کشورهای توسعه‌نیافته را غیر منصفانه دانسته و معتقد است که شرکتهای فراملی عمدتاً از طریق تسلط بر منابع طبیعی و بازارهای این کشورها منافع خود را تأمین می‌کنند. به گفته وی، بنگاه‌های انحصاری از طریق جذب مازاد اقتصادی جوامع توسعه‌نیافته، جریان صنعتی شدن و توسعه آنها را عقب می‌اندازند (همان: ۲۹۲-۲۵۶). اقتصاددانان رادیکال مکتب وابستگی نیز توسعه و توسعه‌نیافتگی را عمدتاً معلول وابستگی کشورهای جهان سوم به کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و شرکتهای فراملی می‌دانند. به نظر این گروه اصول زیر بر روابط شرکتهای فراملی و اقتصادهای توسعه‌نیافته حاکم است:

۱- شرکتهای فراملی برای کسب سود بیشتر، تقسیم کار موردنظر خود را به کشور میزبان تحمیل می‌کنند و این کشورها را به نظام سرمایه‌داری وابسته می‌سازند.

۲- دولتهای جوامع پیشرفته ضمن حمایت از طبقه سرمایه‌دار و صاحبان شرکتهای فراملی، حداکثر سود را برای آنان تأمین می‌کنند.

۳- سرمایه‌داران کشورهای جهان سوم به سرمایه‌داران کشورهای صنعتی و فناوری، سرمایه و

صعودی را نیز می‌پیماید. این روند جدید، گرایش سرمایه‌ها به برخی از کشورهای در حال توسعه است که موجب می‌شود بعضی کشورهای که از تجارت و سرمایه‌گذاری بین‌المللی دور بودند، خواستار پیوستن به اقتصاد بازار و جلب سرمایه‌های خارجی شوند. در چند سال اخیر کشورهای آمریکای لاتین و در رأس آنها سه کشور مکزیک، شیلی و آرژانتین بخش عمده‌ای از صنایع دولتی را به بخش خصوصی واگذار و تجارت و سرمایه‌گذاری خارجی را آزاد کرده‌اند. دولت چین نیز در زمینه سیاست سرمایه‌گذاری خارجی حتی از تایوان و هنگ‌کنگ شیوه آزادتری را در پیش گرفته است. در سایر نقاط آسیا از جمله هند و پاکستان بسیاری از موانع برداشته شده است. بر اساس آمار سازمان ملل متحد، در سال ۱۹۹۱ حدود ۳۰ کشور قوانین خود را در جهت تسهیل سرمایه‌گذاری خارجی اصلاح کردند. در نتیجه، سهم کشورهای در حال توسعه از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از ۱۹ درصد در سال ۱۹۹۰ به ۲۵ درصد در سال ۱۹۹۱ و در حدود ۳۰ درصد در ۱۹۹۲ افزایش یافت (ایرج بهنام مجتهدی، ۱۳۷۳: ۱۱۴).

روند مشابهی در جهت خصوصی‌سازی و جلب سرمایه‌گذاری خارجی در کشورهای توسعه یافته اروپایی نیز در جریان است. این کشورها با تعقیب سیاستهایی در زمینه واگذاری شرکت‌های دولتی به بخش خصوصی و نیز اصلاح مقررات حاکم بر مشارکت خارجی، راه را برای سرمایه‌گذاری و فعالیت شرکت‌های فراملی بیش از پیش باز می‌کنند (ایرج بهنام مجتهدی، مرداد و شهریور ۱۳۷۳: ۹۸-۹۹). با توجه به این روندهای عینی و عمیق، این پرسش مطرح می‌شود که آینده شرکت‌های فراملی چگونه خواهد بود؟

بنابر آمار سازمان ملل، میزان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در جهان از سال ۱۹۸۳ تا ۱۹۹۰ با نرخ متوسط سالانه‌ای حدود ۲۹ درصد رشد داشته

پیش‌تجربی که خصلت تجویزی و ایدئولوژیک دارد بدانند (جیمز دونرتی و دیگران، ۱۳۷۲: ۳۹۲). شواهد تجربی و موارد عینی نیز گویای آن است که جنبه‌های مثبت اقدامات فراملی لااقل کمتر از پیامدهای منفی آن نیست. گرایش به تحلیل همین داده‌های تجربی موجب شده است تا بحث در خصوص تأثیرات فعالیت‌های شرکت‌های فراملی رنگ مجادله‌آمیز خود را از دست بدهد و بیشتر به مباحثه‌ای فنی و اقتصادی بدل شود. متناسب با همین گرایش، چرخشی نیز در نحوه نگرش نسبت به نقش شرکت‌های فراملی در سطوح مختلف پدید آمده است.

سازمان ملل متحد که سالها تلاش خود را صرف تدوین مقرراتی برای مهار این شرکت‌ها می‌کرد، امروز کشورهای در حال توسعه را راهنمایی می‌کند که چگونه شرکت‌های فراملی را در دام اندازند و به چه ترتیب از منابع و امکانات آنها در جهت اهداف رشد و توسعه اقتصادی خود بهره‌برداری کنند. رهنمودهای کنفرانس تجارت و توسعه ملل متحد (آنکتاد) به کشورهای در حال توسعه مؤید این امر است (ایرج بهنام مجتهدی، ۱۳۷۳: ۱۰۰). کشورهای در حال توسعه میزبان نیز - هم به دلیل نیاز مبرم و هم به خاطر تغییر در بینش نسبت به منافع که از طریق فعالیت‌های شرکت‌های فراملی می‌تواند عاید اقتصاد آنها شود - درباره این شرکت‌ها مواضع و سیاست‌های مساعدتری اتخاذ کرده‌اند. دولتهای حاکم بر این کشورها به طور روزافزونی درمی‌یابند که منافع که شرکت‌های فراملی به یک اقتصاد تزریق می‌کنند منحصر به سرمایه نیست و اگر اهمیت عواملی همچون فناوری، مدیریت، دسترسی آسان به بازارها و صادرات از اهمیت سرمایه بیشتر نباشد لااقل همسنگ آن است (دونالد کلراو و دیگران، ۱۳۷۳: ۴۲).

در نتیجه دگرگونی در نگرش نسبت به نقش شرکت‌های فراملی، از اواخر دهه ۱۹۸۰ روند تازه‌ای در زمینه سرمایه‌گذاری خارجی آغاز شد که سیری

جایگزینی دولتهای ملی به وسیله شرکت‌های فراملی به عنوان تحولی طبیعی و سودمند استقبال می‌کند. سروان شرایبر نیز از فقدان پاسخ سیاسی مناسب به چالش آمریکایی از سوی دولتهای اروپایی یا جامعه اروپا ابراز نگرانی کرده و معتقد است اگر سیاستهای جدیدی به سرعت اتخاذ نشود، سومین قدرت بزرگ صنعتی جهان در آینده نه اروپا بلکه صنایع آمریکایی مستقر در اروپا خواهند بود (Leroy Bennett, 1991: 269). به این ترتیب، به نظر می‌رسد شرکت‌های فراملی با حرکت در جهت نگرشهای جهان وطنی به تدریج به مراکز مستقل قدرت اقتصادی تبدیل می‌شوند. مراکزی که قدرت و حاکمیت بسیاری از دولتهای بزرگ را نیز به معارضه می‌خواند.

در مجموع، رابطه کشورهای در حال توسعه میزبان و شرکت‌های فراملی دارای دو ویژگی است:

- ۱- نفع و نیاز متقابل
 - ۲- تفاوت مقاصد هر یک از دو طرف
- از نظر کشورهای میزبان ارزشی که آنها می‌خواهند به حداکثر برسانند در چارچوب اهداف توسعه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی این کشورها تعریف می‌شود. ولی برای شرکت‌های فراملی، تعریف ارزش در زمینه به حداکثر رساندن سودی که با توجه به ریسک محتمل قابل توجه باشد به دست می‌آید (دونالد لکراو دیگران، ۱۳۷۳: ۱۱). معمولاً همین خصیصه دوم روابط بین شرکت‌های میزبان و شرکت‌های فراملی است که منشأ مشکلات و اختلافات بین این دو می‌شود.

نکته آخر اینکه شرکت‌های فراملی در تعقیب منافع خود اختیار دارند که سرمایه‌گذاری و انتقال فناوری خود را به کشورهای مختلف دنیا تخصیص دهند. این شرکت‌ها در عمل برای تشخیص و تعیین اینکه در کدام کشور می‌توانند برای مزیت‌های

که این رقم سه برابر رشد سالانه صادرات جهانی و چهار برابر رشد تولید جهانی در این مدت بوده است. میزان کلی این سرمایه‌گذاریها تنها در سال ۱۹۹۰ با ۲۲۵ میلیارد دلار افزایش به رقم هنگفت ۱/۷ تریلیون دلار رسید. مدیریت سرمایه‌گذاریهایی با ارقام نجومی فوق‌گستره‌ای به وسعت جهان، سازمان و تشکیلات بسیار وسیعی را ایجاب می‌کند. گذشته از این وسعت و پیچیدگی فناوری نو که عمده‌ترین دست‌مایه سرمایه‌گذاران بین‌المللی و مبرمترین نیاز کشورهای سرمایه‌پذیر به شمار می‌رود چنان است که اداره آن جز با سازماندهی کارآمدی در همان حد از پیچیدگی و وسعت امکان‌پذیر نیست. شبکه وسیع و در هم تنیده شرکت‌های فراملی دقیقاً همان وسیله و ابزاری است که می‌تواند از عهده این امر مهم برآید (دونالد لکراو، ۱۳۷۳: ۱۱). این شرکت‌ها از امتیازاتی برخوردارند که در صحنه اقتصاد جهانی به آنها کارایی بسیار می‌بخشد:

- ۱- سرمایه فراوان برای سرمایه‌گذاری و دسترسی برای اعتباری تقریباً نامحدود با شرایط مناسب در بازارهای پولی داخلی و خارجی
- ۲- مدیریت ورزیده‌ای که می‌توان آن را بر اساس نیاز در هر نقطه از شبکه شرکتی به کار گرفت
- ۳- شبکه فروش عظیم و کارآمدی که در دسترس هر یک از واحدهای شرکت قرار دارد
- ۴- تأسیساتی برای تحقیق و نوآوری که برای حل هر مسئله فنی یا بازاریابی به کار می‌آید (پل سوئیزی و دیگران، ۱۳۵۸: ۴۴).

براین اساس، بسیاری از رشد فزاینده این شرکت‌ها سخن به میان می‌آورند.

در مقابل، برخی از محققان نیز افول و اضمحلال نهایی دولتهای ملی در برابر شرکت‌های چندملیتی را پیش‌بینی می‌کنند، مثلاً کیندل برگر از

شرایط عمومی کشور را که می‌تواند بر منافع مورد انتظار شرکت‌های فراملی اثر بگذارد، با عوامل مشابه در سایر کشورها مقایسه کنند و بکوشند تا نسبت به آنها شرایط مساعدتری فراهم آورند.

منابع

آرون، ریمون (۱۳۶۹)، *سالهای پایانی قرن*، ترجمه اسدالله بشری، سفیر، تهران؛

اخوی، احمد (۱۳۷۳)، *تجارت بین‌المللی، استراتژی بازرگانی و توسعه اقتصادی*، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، تهران؛

اسکلیر، لزی (۱۳۷۴)، *جامعه‌شناسی نظام جهانی*، ترجمه علی هاشمی گیلانی، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، تهران؛

باران پل (۱۳۵۹)، *اقتصاد سیاسی رشد*، ترجمه کاوه آزادمنش، خوارزمی، تهران؛

باران، پل، داب، مورس، لانگه اسکار (۱۳۵۵)، *اقتصاد سیاسی توسعه‌نیافتگی و رشد*، ترجمه فرهاد نعمانی، امیرکبیر، تهران؛

بهنام مجتهدی، ایرج (خرداد و تیر ۱۳۷۳)، «شرکت‌های چندملیتی در صحنه اقتصاد جهانی»، *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، تهران؛

_____ (مرداد و شهریور ۱۳۷۳)، «سیاست خصوصی‌سازی و شرکت‌های چندملیتی»، *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، تهران؛

_____ (مهر و آبان ۱۳۷۳)، «آثار سرمایه‌گذاری در کشورهای در حال توسعه»، *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، تهران؛

دوثرقی، جیمز، فالترزراگ، رابرت (۱۳۷۲)، *نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل*، نشر قومس، تهران؛

راهنما، سعید (۱۳۵۷)، *شرکت‌های چندملیتی و کشورهای توسعه‌نیافته*، بهاران، تهران؛

زنتیس، توماس (بی‌تاریخ)، *تفسیرهایی بر توسعه‌نیافتگی اقتصادی*، ترجمه کیومرث پویایی، توس، تهران؛

سوئیزی، پل و دیگران (۱۳۵۸)، *شرکت‌های چندملیتی*، دانشگاه صنعتی شریف، تهران؛

کلرمون، فردریک، کاواناگ، جان (دی ۱۳۷۳)، «۲۰۰۰ شرکت فراملی بازار جهانی را تسخیر می‌کنند»، ترجمه وحید کیوان، جامعه سالم، تهران؛

لکروا، دونالد و دیگران (۱۳۷۳)، *تدوین و اجرای سیستم‌های سرمایه‌گذاری خارجی*، ترجمه غلامحسین رهبری، وزارت امور خارجه، تهران؛

لویی ریفر، ژان و دیگران (۱۳۷۵)، *شرکت‌های فراملی و توسعه درونزا*، کمیسیون ملی یونسکو، تهران؛

هانری فورد، شارل (۱۳۶۰)، *فرهنگ شرکت‌های چندملیتی*، ترجمه مهشید، تند، تهران؛

اقتصادی خود بازده بیشتری به دست آورند سراسر جهان را مورد جستجو و بررسی قرار دهند. لذا عملکرد نظام سیاست‌های تشویقی یک کشور تنها به عوامل داخلی آن یا صرفاً به شرکت فراملی طرف معامله‌اش بستگی ندارد بلکه از اوضاع و احوال کشورهای دیگر و نظام انگیزشی آنها نیز تأثیر می‌پذیرد. بنابراین، هر کشور می‌تواند مزیت‌های موقعیتی خود را نسبت به سایر کشورها از طریق نظام سیاست‌هایی که در قبال شرکت‌های فراملی اتخاذ می‌کند و نیز از طریق سایر سیاست‌هایی که بر اوضاع و شرایط داخلی تأثیر می‌گذارند بهبود بخشد.

به عنوان مهمترین این شرایط می‌توان از ثبات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، رشد اقتصادی، نرخ تورم، نرخ برابری ارز، مقررات ارزی، سطح دستمزدها و روابط کارگری، قیمت و قابلیت دسترسی به منابع طبیعی، میزان توسعه بندر، راه‌ها و شبکه‌های ارتباطی، کیفیت زندگی و مانند آنها نام برد. کشور میزبان همچنین می‌تواند اقدامات ترویجی و تشویقی و مقررات نظام خود را متناسب با آنچه در سایر کشورهای میزبان معمول است تنظیم کند (همان: ۲۶-۲۵).

شرکت‌های فراملی در تصمیم‌گیری‌های خود برای تعیین محل فعالیت ممکن است برای هر یک از این عوامل متعدد ارزشهای متفاوتی قائل شوند، ولی به هر حال همه آنها را مورد ملاحظه و بررسی قرار می‌دهند. طبیعتاً نتیجه‌گیری و تصمیم‌گیری‌های شرکت‌های فراملی مبتنی بر برداشتی است که آنها از منافع حاصل از هر محل با احتساب مخاطره‌های احتمالی دارند. در نتیجه، برای کشورهای در حال توسعه مسئله حیاتی این است که بتوانند در تدوین و تنظیم نظام انگیزشی خود، عوامل مختلف موجود در

Bennett, Leroy (1991), *International organizations*,
(Enylewood Cliffs : prentice hall;

Emmott, Bill (27 march, 1993), "A survey of
multinationals", *The Economist*;

Hage Everett,(1986), *The Economics of Development*,
Islamobad: Book Founndation;

Jackson, Tony (21 July, 1993), "Multinationals take as

world economic frce", *Financial Times*;

Larison. Thomas D, Skidmore Dvid, (1993),
International political Economy, Fortworth: Harcourt
Brace;

Tansey, Stephen (1995), *Politics: the Basics*, London:
Rotledge.■



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی